
ضد محیط

□ مارشال مک لوهان

اشاره:

هربرت مارشال مک لوهان، جامعه شناس کانادایی و استاد دانشگاه تورنتو، اولین بار با ارائه نظریات نوین درباره ارتباطات دنیای عصر الکترونیک و مطرح کردن «دهکده جهانی»، توانست جنجال بسیاری را در محافل فرهنگی و علمی جهان راه بیندازد. مک لوهان، اساس تمام تغییرات و تحولات را در وسایل ارتباطی زمان می داند و بازشناسی قدرتها و امکانات آنها را وظیفه ای اساسی برای متفکرین و هنرمندان معاصر می شناسد. بدیهی است که نقطه نظرات وی، بویژه در باب تعریف هنر، جای سؤال و حرف بسیار دارد. اما از آنجایی که هنوز هم نظرات مک لوهان درباره ارتباطات و فرهنگ بشری از تازگی برخوردار است، بی مناسبت نیست تا اظهارنظر او را پیرامون مساله هنر و محیط از دیدگاهی خاص و با ارائه تصاویری کلی، از نظر خوانندگان بگذرانیم. مبحث مطرح شده، از جمله مباحثی است که تدقیق و مطالعه بیشتری را می طلبد.

در دنیای تحول یافته کنونی، معرفی و باز نمود دگرگونیها به عهده هنرمند است و اوست که چنین تحولاتی را قابل دیدن می نماید.»

از قوانین مهم را برای حیات قابل مشاهده پدید می آورند. ادوارد هال در کتاب «زبان خاموش» به بسیاری از جوانب غیرمحسوس و مشاهده ناشدنی که هر فرهنگی بر آن اساس بنا گردیده، اشاره می کند.

به محض آنکه یک مشاهده گر، به جمع آوری کامل صورتهای مختلف فرهنگی

پیشرفتهای فنی و فرایندهای جدید علمی، موجب پیدایی محیط تازه ای در دوران اخیر شده است، در این محیط جدید، پیشتر به عنوان شکلی از اشکال «ضدمحیطی» عناصر فرهنگی مطرح گردیده است.

باید پذیرفت که شناخت انسان همواره متأثر از عوامل محیطی است که مجموعه ای

روی می آورد، واقعیت‌های پنهان و گفته نشده پدیدار می شوند و نمو جدیدی را آغاز می کنند. شاید در جهان حاضر، بتوان نقش «هنر» را در واضح نمودن واقعیت‌های فرهنگی با تأثیر «رادار» به عنوان وسیله ای پیش هشداردهنده در جنگ جهانی دوم مقایسه کرد. قبل از اختراع رادار - به هنگام دفاع ضد هوایی - از «بالون» استفاده می شد و بدیهی است که با ظهور وسایل جدید، ابزار قدیمی از رده خارج شوند. شاید از بیان این مطلب بشود نظیر چنین احتمالی را برای هنر جدید و قدیم مطرح کرد.

امروزه باتوجه به زمینه های پیشرفت علمی، نیاز به هنری جدید و تازه که توانایی آگاه کردن از اثرات اجتماعی و روانی دوره معاصر را داشته باشد، احساس می شود. به عبارت دیگر، همان قدر که سیستمهای پیش هشداردهنده امروزی، دارای کارایی مناسب هستند، می شود گفت بخش اعظمی از هنر پیشین با نیازهای دوره جدید بی ربط می نماید. مسئله ارتباطات، به گونه دیگری نیز نمایان گردد، به طوری که تربیت قوای ادراکی و داوری انسان، به عنوان عملکرد و وظیفه خاص هنر، مورد قبول واقع می شود. پرورش قوای ادراکی، در صورت قوت گرفتن مفهوم هنر به صرف نوعی «بیان» در مقابل تلقی اعلام هشدار و بخش آگاهی در سطح اجتماع، به پایین ترین سطح خود نزول خواهد کرد. اینکه هنر به عنوان وسیله ای هشداردهنده عمل کند، تعجبی ندارد. هنر، همانا متوجه ساختن اعضاء جامعه به نیروهای تحریف کننده فرهنگ در دوران پیشرفت الکترونیک است.

اگر به هنر، نه به عنوان نوعی از انواع بیان، بلکه به صورت وسیله ای آگاهی دهنده که تمایل بسیاری به نمایش اثر هنری، به عنوان «نقشی ثابت و معین» دارد، نگاه کرده شود، باتوجه به دوران جدید، مسئله کاملاً طبیعی و عادی است. هنگامی اهمیت این نگرش بیشتر رخ می نماید که «نقش ثابت و معین» برای صورت‌های مختلف تکنولوژی نیز به کار

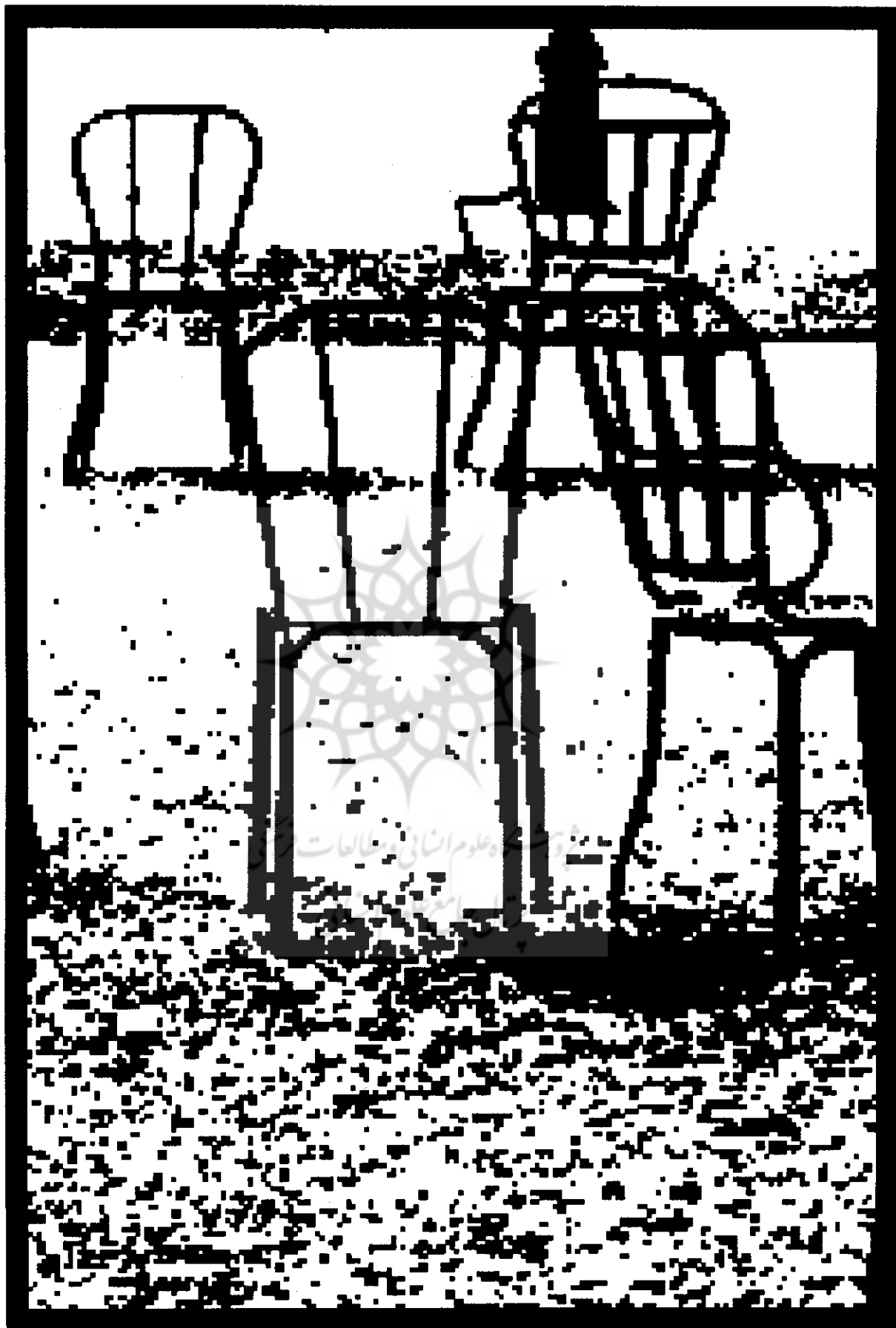
رود.

باتوجه به مسائل ذکر شده، می توان گفت که ارزیابی نقش و تصویر هنری، به عنوان یک کنترل کننده 'زمینه' از خود بی خبری خاص که توسط تکنولوژی نوین پدید آمده، بسیار موجه می نماید. به جرأت می توان گفت که در یک چنین شرایطی، هنری غیرقابل استفاده خواهد بود که صرفاً به تکرار و تشدید اثر محیط بپردازد. در این حال تازه یا قدیمی بودن آن البته تفاوتی نخواهد کرد. هنری که از شکلی تقلیدی نشأت گرفته باشد، البته جدای از موارد خاص - در واقع نوعی خیانت به هنر برانگیزاننده 'آگاهیها' هشداردهنده محسوب می شود. البته باید اذعان داشت که بخش اعظم هنر رایج، چیزی بیش از تکرار تأثیرات محیطی پدید آمده توسط تکنولوژی جدید نیست. از دیگر سو جزء اساسی هنر رسمی نیز همان نقشی را به عهده دارد که پیش از این شکلها و صورتهای منطبق و تثبیت شده کسب کرده بودند.

مدنیت و عناصر مربوط به زیبایی، چه در هنرهای لفظی و چه در نوع عملی آنها، باید برای انسان پریشان خیال و آشفته، مبشر راحتی و اطمینان باشد. بخش عمده هنر و وسایل تفریحی و سرگرمی موجود نیز - طبیعتاً - از این خصوصیت آرازش بخشی پیروی می کند. بدین ترتیب، یک هنرمند کوشا باید در جست و جوی یافتن شیوه ای صحیح برای از بین بردن این خصلت ضد محیطی خود، تدبیری مناسب بیندیشد. همین هنرمند با عنایت به محدوده و وضعیت هنرهای موجود (آکادمیک یا انواع رایج دیگر) می تواند پیامها و تأثیرات پنهان عوامل محیطی را دریابد.

این مطلب که «هر پیشرفت جدیدی لزوماً موجب پیدایی اشکال جدیدی از ارتباطات فکری بشر و محیط می گردد»، دیگر جای هیچ گونه شک و شبهه ای ندارد. این گونه محیطهای جدید که هر کدام از ما نیز با صراحتی تمام، نسبت به آنها مانند عروسکا! عکس العمل نشان می دهیم، تمام

● امروزه با توجه به زمینه های پیشرفت علمی، نیاز به هنری جدید و تازه که توانایی آگاه کردن از اثرات اجتماعی و روانی دوره معاصر را داشته باشد، احساس می شود. به عبارت دیگر، همان قدر که سیستمهای پیش هشداردهنده امروزی، دارای کارایی مناسب هستند، می شود گفت بخش اعظمی از هنر پیشین با نیازهای دوره جدید بی ربط می نماید.



● **مدنیت و عناصر**
 مربوط به زیبایی،
 چه در هنرهای لفظی
 و چه در نوع عملی
 آنها، باید برای انسان
 پریشان خیال و
 آشفته، مبشر راحتی
 و اطمینان باشد.
 بخش عمده هنر و
 وسایل تفریحی و
 سرگرمی موجود نیز -
 طبیعتاً - از این
 خصوصیت
 آرامش بخش پیروی
 می کند.

● **برای دستیابی به**
 یک ضدمحیط، خوب
 است بدانیم که تازگی
 و مؤخر بودن
 تکنولوژی می تواند
 بعضی از
 خصوصیت‌های یک
 ضدمحیط حقیقی و
 خالص را تقلید نماید.
 بایستی اضافه کرد
 که این ضدمحیط،
 دارای ویژگی‌هایی
 است که آگاهی را
 متحول نموده، باعث
 شناخت صورتها و
 اشکال و بقای آنها
 می شود.

جوامع را به سوی خود کششی (نوعی
 تحرک) سوق می دهند. کاری را که مدیر
 تهیه یک برنامه تلویزیونی و یا یک افسر
 مسئول سیستم هشداردهنده انجام
 می دهند، می توان با حالت و ارتباط یک
 «پاروژن» برای به دست آوردن کشش و
 جنبش فیزیکی وسیله مورد استفاده
 مقایسه نمود. بدین ترتیب، تمامی جمعیت
 به واسطه هنر چاپ یا تلویزیون، یکجا
 تحت تاثیر قرار گرفته، مخاطب واقع
 می شوند. این چاپ یا تلویزیون را نیز باید
 نوعی محیط به حساب آورد، چرا که به
 سرعت و دفعتاً حواس ادراکی ما را متاثر
 کرده در میان عوامل دیگر - هم - از جایگاه
 خوب و مناسبی برخوردار هستند. این
 موضوع در واقع همان فرایند حسی است
 که آن را خاتمه یافته یا تکمیل شده
 می دانیم. در مورد پدیده مذکور باید گفت
 که به همان اندازه جابه جایی فیزیکی
 به صورت خودکار، به طور خودبه خود
 صورت می پذیرد.

مردم معمولاً در محیط‌های جدید،
 صورت‌های ادراکی تازه‌ای بی هیچ مشکل یا
 حتی بدون آگاهی نسبت به آن - برای خود
 به وجود می آورند. و شاید بر همین اساس
 باشد که تغییر و تحولات اجتماعی و
 روانی موجب برهم خوردن جوامع
 می شود. در اوایل پیدایش تلگراف، حدود
 ۱۹۲۲ سوره کی برگارد، کتابی را تحت
 عنوان «ترس و لرز» منتشر و آگاهی خود
 را نسبت به نیازهای روانی عجیب دوران
 خویش آشکار کرد. او متوجه بود که
 تلگراف الکترونیکی در واقع، جزئی از یک
 مجموعه علائم نوین است که در شرف در
 برگیری سریع و کامل نوع بشر می باشند.
 این هنگام از نقطه نظر هنرمندان، زمان آن
 بود که حرکتی وسیع در برابر محیط با
 ویژگی طنز به وجود آید. در این حال آن دم
 که انرژی الکتریکی، زمینه‌ای بسیار
 مناسب جهت استهلاک ادغام انسان در
 انسان و نیز جامعه در جامعه پدید آورد،
 سلامت عقل و میانه روی و نیاز به یک
 ادراک عمیق و در عین حال مستقل را برای
 تبادل فشار وارده حس نمود. در توضیح

این مطلب می توان به مثالهایی اشاره کرد.
 برای نازیها وجود اردوگاههای مرگ،
 همان قدر جزئی از گرفتاریهای دوران
 الکترونیک محسوب می شود که نیروهای
 حافظ صلح سازمان ملل و یا گروه
 «بیتل»ها. و یا بررسی شیوه‌های مربوط
 به انسانهای باسواد، ساده تر از ارزیابی
 روشهای بی سوادان نیست و باید گفت که
 به طور قابل ملاحظه ای نیز گسترده تر و
 جامع تر می باشد.

برای دستیابی به یک ضدمحیط، خوب
 است بدانیم که تازگی و مؤخر بودن
 تکنولوژی می تواند بعضی از
 خصوصیت‌های یک ضدمحیط حقیقی و
 خالص را تقلید نماید. بایستی اضافه کرد
 که این ضدمحیط، دارای ویژگی‌هایی است
 که آگاهی را متحول نموده، باعث شناخت
 صورتها و اشکال و بقای آنها می شود. در
 آغاز پیدایی تلویزیون و در ابتدای کار،
 فضا و محیط فیلمهای قدیمی به وسیله آن
 عرضه می شد و تا زمانی که به عنوان یک
 محیط نامحسوس، مجموعه ای از کیفیات
 حسی کاملاً جدید را به زیرکی به مردم
 عرضه می نمود، اساساً غیرقابل رؤیت و
 تشخیص باقی می ماند. تاثیر تلویزیون، به
 منزله یک فرایند محیطی برای تکنولوژی
 فیلمهای قدیمی، بسیار ارزشمند است.
 تلویزیون در واقع، باعث شده که صنعت
 قدیمی فیلمسازی، شکلی پیشرفته و پیشرو
 به خود بگیرد. باید اذعان داشت که فیلم،
 دیگر یک فرم محیطی نیست. به واقع، این
 ظرف و محتوای تلویزیون، به صورت متاع
 مصرف شونده بی ضرر درآمده است. و
 باید پذیرفت که نمی توان آن را پست، فاسد
 و... نامید و ارزش واقعی آن را نادیده
 انگاشت.

عناوین و سمتهای مذکور، برای هرآنچه
 که در محدوده محیطی، به شکلی فعال
 حضور دارند، همیشه محفوظ می باشند.
 هنگامی که محیط کهنه، ظرف یک
 تکنولوژی جدید قرار می گیرد، موجی از
 عناصر قدیمی به دنیای نوین سرازیر
 می شود. فیلمهای دوران گذشته، برای این
 مطلب، مثال پیش پا افتاده ای است.

در اوایل ظهور صنعت چاپ، دنیای کهن به طور کامل و همچنین قرون وسطی به عنوان شکلهای تازه کشف شده هنری، به رنسانس تحمیل شدند. در دوران قرون وسطی به «قرون وسطی» بی توجهی شده است. بدین ترتیب، هنگامی که چاپ، به صورت یک عنصر محیطی مطرح شد. شروع به عرضه نقطه نظرات دنیای مربوط به دوره «ملکه الیزابت» نمود. پس از آنکه محیط صنعتی و مکانیکی برای اولین بار، جهان رعیتی و ملوک الطوائفی گذشته را احاطه و کمرنگ نمود، طبیعت، به عنوان شکلی از اشکال مختلف هنر، مطرح شد. همین مطلب در مورد هنرهای دستی قدیمی، روستائیان و حتی انسانهای دور از تمدن و بدوی نیز صدق می کند. به همین موازات و پیش از آن، چیزی که باعث ارتقاء و تعالی انسان شکارچی، به موقعیتی عام و تاحدی اشرافی و اصیل تر می شد. همانا غلبه و چیرگی دنیای کشاورزی بود. بدین ترتیب، زمینه های شکار ظرفی شدند برای تکنولوژی جدید. هنگامی که عصر صنعتی و مکانیکی جزئی از محیط گشتند، هنرها و صنایع دستی، کیفیتی نه چندان استادانه و حالتی عام پسند جدید را طلب نمودند. این هنرها به صورت قالبی برای عصر مکانیکی مطرح شدند و در تطابق با وضعیت روبه رشد معول قرار گرفتند. هنگامی که تکنولوژی الکترونیکی، بر نوع مکانیکی آن احاطه یافت، ما در دنیای ماشین، به عنوان شکلی از هنر غوطه ور شدیم. معماری کاربردی و هنر انتزاعی، به صورت جانشینی برای تکرارهای تقلیدی از محیط کهنه مطرح شدند. «هنر بالبداهه» (POP)، در واقع، جزئی از همان قطعه تکنولوژی است.

پیام و نحوه برخورد محیط جدید کاملاً با کنجایش تکنولوژی نو متفاوت است. محدوده همان تکنولوژی قدیم است؛ این مطلب را می توان با ظرف بودن «رمان» برای فیلم، در ابتدای این هنر مقایسه کرد. در این زمان، هنگامی که فیلم با تلویزیون ظاهر می شده، خط داستانی کتابها نیز کم کم ناپدید می شود. فیلم، به عنوان

شکلی از صورتهای مختلف هنر، درحال پذیرفتن نقشی است که شاعر سمبلیست طی قرن گذشته از جهت غیر روایت گونگی داشت. بنابر این، هیچ شکلی از آگاهی محیطی، به صورت مستقیم و بر اثر توجهی که مصرف کننده از چنین هنری می تواند کسب کند، متصور نمی شود. البته به طور غیرمستقیم، این امکان وجود دارد که بتوان خصوصیت سمت گیری محیط جدید را از عکس العمل و جوابهای رایج و در عین حال، اساسی دریافت کرد. و بر آن تاثیر گذارد.

هنرمند، با ارزیابی غیرمستقیم خود از محیط، همیشه در پدید آوردن یک ضد محیط که همان «طنز» باشد، درگیر است. «شیوه» که به نظر فلابرت، اولین مطلب قابل تاکید است، در واقع نوعی دیدن است. در اینجا می خواهیم به این مطلب چیزی بیفزاییم؛ بدین ترتیب که دیدن محیطهای جدید، نوعی دیدن است و این محیطها دارای نیروهایی هستند که قادرند تاثیر بگذارند یا حتی قوه ادراک آدمی را منحرف کنند. □

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی